



پیر دختر

اونوره دو بالزاک

ترجمه

محمدجعفر پوینده

نشر نو

با همکاری نشر آسیم



سوزان پاکدامن و دو پیرپسر

گمان می‌کنم که افراد بسیاری در برخی از استان‌های فرانسه شوالیه‌هایی از خانوادهٔ والوا^۱ را کم و بیش دیده باشند: یکی از این شوالیه‌ها در نورماندی^۲ زندگی می‌کرد، یکی دیگر در بورژ^۳ به سر می‌برد و یکی هم در سال ۱۸۱۶ در شهر آلانسون^۴ شهرت بسیار پیدا کرده بود؛ جنوب فرانسه هم شاید والوایی برای خود داشت. اما شمارش اعضای این طایفهٔ اهل والوا در اینجا اهمیتی ندارد. در میان این شوالیه‌ها بی‌شک کسانی یافت می‌شدند که از دودمان اصیل والوا بودند، همان‌طور که لویی چهاردهم^۵، بوربون^۶ ناب بود؛ ولی آشنایی آنها با هم آنقدر کم بود که نمی‌بایست نزدیکی از ایشان از دیگری سخن گفت. به علاوه، هیچ‌یک از آنان کاری به کار سلطنت بوربون‌ها در

1. Valois

2. Normandie

3. Bourges

4. Alençon

۵. Louis XIV؛ مشهور به لویی کبیر از ۱۶۴۳ تا ۱۷۱۵ در فرانسه سلطنت کرد.م.

۶. Bourbons؛ خاندانی از اشراف و سلاطین فرانسه بودند که شهرتشان از قرن دهم میلادی شروع شد.م.

فرانسه نداشت، چون کاملاً مسلم بود که هانری چهارم^۱ به علت نبودن وارث ذکور در نخستین شاخهٔ خانوادهٔ اورلئان^۲، معروف به والوا، به پادشاهی رسیده بود و اگر از خانوادهٔ والوا کسانی باقی مانده باشند، از تبار شارل دو والوا^۳ ملقب به دوک دانگولم^۴، پسر شارل نهم^۵ و ماری توشه^۶ اند که نسل ذکورش، تا زمانی که خلاف آن ثابت نشود، با کشیش روتلن^۷ پایان گرفته است و تبار والوهای اهل سن رمی^۸ نیز که از نسل هانری دوم^۹ اند، به خانم لاموت-والوا^{۱۰} مشهور، که در قضیهٔ گردن‌بند^{۱۱} دست داشت، ختم می‌شود.

۱. Henri IV؛ معروف به هانری کبیر از ۱۵۸۹ تا ۱۶۱۰ در فرانسه سلطنت کرد. وی پدر لویی سیزدهم و نخستین پادشاه از خانوادهٔ بوربون‌هاست. م.م.
۲. Orléans؛ نام چهار خانوادهٔ سلطنتی در فرانسه است. م.م.

3. Charles de valois

4. Duc d'Angoulême

۵. Charles IX (۱۵۵۰-۱۵۷۴)؛ پادشاه فرانسه (۱۵۶۰-۱۵۷۴) فرزند هانری دوم و کاترین دومدیسیس (Catherine de Médicis) بود. در طول سلطنت وی، قدرت واقعی توسط مادرش اعمال می‌شد. م.م.

۶. Marie Touchet (۱۵۴۹-۱۶۳۸)؛ معشوقهٔ لویی نهم بود و از او صاحب پسری شد که شارل دو والوا، دوک دانگولم نام گرفت. م.م.

۷. احتمالاً اشتباهی در این مورد رخ داده است. می‌گویند که کشیش روتلن (Rothelin) (۱۶۹۱-۱۷۴۴) خداشناس و سکه‌شناس، نوادهٔ دونوا (Dunois) معروف، فرزند نامشروع لویی دورلئان و معروف به حرامزادهٔ اورلئان بود. م.م.

8. Saint Rémy

۹. Henri II (۱۵۱۹-۱۵۵۹)؛ شاه فرانسه که با کاترین دومدیسیس ازدواج کرد. م.م.

10. La Mothe-Valois

۱۱. قضیهٔ گردن‌بند الماس، ماجرای رسوایی‌ای است که در ۱۷۸۵، مدت کوتاهی پیش از انقلاب فرانسه، در دربار لویی چهاردهم روی داد، و سلطنت فرانسه را رسوا و ضعیف کرد. آغاز آن توطئه‌ای بود که بانوی ماجراجویی که خود را کنتس دولاموت (de la Motte) می‌خواند چید تا گردن‌بند الماس گرانبهایی را به نام ماری آنتوانت، و در حقیقت برای خود و شرکایش به دست آورد. [وی سرانجام با کمک دوستانش با تضمین پرداخت بهای گردن‌بند در این کار موفق شد]... گردن‌بند به لندن برده شد و قطعه‌قطعه به فروش رسید. ولی چون [خانم لاموت والوا و شرکایش] از عهدهٔ پرداخت اولین قسط برنیامدند، جواهرفروشان مستقیماً به ملکه شکایت کردند. کنتس دولاموت به تازیانه و حبس ابد

اگر اطلاعات درست باشد، هریک از این شوالیه‌ها، مانند شوالیه آلانسون، یک نجیب‌زاده پیر، ق‌بلند، لاغر و بی چیز بود. شوالیه بورژ مهاجرت کرده بود، شوالیه تورن^۱ مخفی شده بود، شوالیه آلانسون در نبرد وانده^۲ شرکت کرده کمی یاغی^۳ شده بود. بیشتر ایام جوانی شوالیه آلانسون در پاریس گذشته و هم آنجا بود که انقلاب او را در سی سالگی، در آغوش فریفتگانش غافلگیر کرده بود. شوالیه دووالواکه از سوی محفل‌های عالی اشراف به عنوان یک والوای راستین پذیرفته شده بود، مانند همه همانمان خود، آداب بسیار پسندیده‌ای داشت که او را متمایز می‌کرد و به نظر می‌رسید که از تربیت بسیار خوبی برخوردار است. هر روز در شهر غذا می‌خورد و عصرها هم همیشه قماربازی می‌کرد. در نظر همه مرد بذله‌گویی محسوب می‌شد و این را مدیون یکی از عیب‌هایش بود که داستان‌های ناگفته بسیاری درباره سلطنت لویی پانزدهم^۴ و روزهای اول انقلاب حکایت می‌کرد. کسی که

→

محکوم شد. بعداً به لندن گریخت، و خاطرات رسوای خود را برای بدنام کردن ماری آنتوانت نوشت. اگرچه ملکه در این ماجرا بی‌تقصیر بود، قضیه گردن‌بند اعتقاد معاصرین را به سستی اخلاقی و بوالهوسی وی تأیید کرد. به گفته ناپلئون، قضیه گردن‌بند یکی از علل انقلاب فرانسه بود. (نقل به اختصار از دایرة‌المعارف مصاحب، جلد دوم، صص ۲۳۷۶-۲۳۷۷)

1. Touraine

۲. Vendée؛ قیام ضد انقلابی سلطنت‌طلبان که از ۱۷۹۳ تا ۱۷۹۶ ایالت وانده و برخی ایالت‌های دیگر فرانسه را دربرگرفت. م.م.

۳. Chouans؛ یاغیان سلطنت‌طلب غرب فرانسه که به جنگ‌های پارتیزانی علیه انقلاب فرانسه دست زدند. بالزاک رمانی نیز به اسم شوان‌ها (یاغیان) دارد. م.م.

۴. ملقب به «محبوب» (۱۷۱۰-۱۷۷۴)، پادشاه فرانسه (۱۷۱۵-۱۷۷۴). وی مردی خوشگذران بود و گاهی به سود فرانسه برنمی‌داشت و همین امر بحران شدیدی پدید آورد. اوضاع مالی به سبب جنگ‌های پی‌درپی لویی چهاردهم خراب شده بود و دولت مبلغ هنگفتی وام داشت. در دوران لویی پانزدهم وضع بدتر شد. هرج‌ومرج در اداره امور کشور راه یافت و مقدمات انقلاب بزرگ فرانسه فراهم گردید... (فرهنگ معین)

داستان هایش را برای اولین بار می شنید، احساس می کرد که آنها خیلی خوب بیان شده اند. وانگهی، شوالیه دووالوا این فضیلت را دارا بود که شیرین کاری های خودش را بازگو نکند و هرگز از عشق هایش سخنی نگوید، ولی ظرافت ها و لبخندهایش به طرز دلنشینی ناگفته هایش را برملا می کردند. این مرد از همان امتیاز نجیب زاده های سالخورده دوستدار ولتر^۱ برخوردار بود که هرگز در مراسم دینی شرکت نمی کردند؛ و به خاطر وفاداری اش به آرمان سلطنت، بی دینی او با گذشت بیش از اندازه ای نادیده گرفته می شد. یکی از جالب ترین ظرافت های او، که بی شک به تقلید از موله^۲ بود، طرز برداشتن تنباکو از یک جعبه طلای قدیمی مزین به تصویر شاهزاده خانم دلربایی از اهالی هنگری بود که گوریتسا^۳ نام داشت و در پایان سلطنت لویی پانزدهم، به خاطر زیبایی اش مشهور شده بود. شوالیه دووالوا، که در دوران جوانی به این زن برجسته بیگانه دل بسته بود، همیشه با هیجان از وی یاد می کرد؛ او به خاطر آن زن با آقای دولوزن^۴ زدو خورد کرده بود. شوالیه که اکنون نزدیک پنجاه و هشت سال داشت، خود را پنجاه ساله

۱. Voltaire (۱۶۹۴-۱۷۷۸)؛ نویسنده و فیلسوف فرانسوی و یکی از بزرگ ترین شخصیت های فرانسه در قرن هجدهم. نماینده بورژوازی لیبرال ضد روحانی بود؛ در آثار خویش جهل، تعصب، انگل صفت بودن و جنایات روحانیت [مسیحی] را به باد انتقاد می گرفت. -ف.

۲. Molé (۱۷۳۴-۱۸۰۲)؛ یکی از هنرپیشگان معروف فرانسه بود که پیش از انقلاب، ظرافت و خوش پوشی اش زبانزد و سرمشق درباریان بود. -ف.

۳. Goritz؛ دل بستگی شوالیه به گوریتسا بیش از آنکه دل بستگی به یک شخص باشد، دل بستگی به یک دوران است. شوالیه در وجود وی شیوه زندگی اشرافیت را احترام می گذارد. همان طور که در وجود شارل دهم نظام فکری منطبق با این شیوه را پاس می دارد. وانگهی نام این شاهدخت نیز براساس نام شهر گوریتس که شارل دهم در ۱۸۳۶ در آنجا مرد، گرفته شده است. -گ.

۴. de Lauzun (۱۷۴۷-۱۷۹۳)؛ دوک دولوزن در پی زنبارگی های بسیارش، مشهور شده بود. بالزاک بارها به کامیابی های او در ماجراهای عشقی اشاره کرده است. -ف.



یکی از جالب‌ترین ظرافت‌های او...
طرز برداشتن تنباکو از یک جعبه طلای قدیمی بود...

وانمود می‌کرد و می‌توانست چنین فریبکاری معصومانه‌ای را بر خود مجاز داند، چون از میان امتیازهای خاص آدم‌های لاغر و بور، هنوز قامت جوان گونه‌ای را حفظ کرده بود که نشانه‌های پیری را چه در مردان و چه در زنان پوشیده می‌دارد. آری، به درستی که همه زندگی، یا تمامی جلوه‌های برازندگی زندگی در قامت انسان نهفته است. در میان خصایص شوالیه باید از بینی عجیبی که طبیعت به او بخشیده بود نام برد. این بینی، چهره رنگ‌پریده‌اش را به دو قسمت، که گویی هیچ ارتباطی با یکدیگر ندارند، تقسیم می‌کرد، و هنگام عمل گوارش، تنها یک طرف آن سرخ می‌شد. این امر، در زمانی که دانش‌تن‌کردشناسی بررسی بسیاری در مورد قلب انسان انجام می‌دهد، قابل توجه است. این برافروختگی همیشه در سمت چپ صورتش نمایان می‌شد. هرچند ساق‌های بلند و ظریف، جثه باریک و دراز و چهره رنگ‌پریده آقای دووالوا بیانگر سلامتی کامل او نبودند، ولی با این همه مانند غول غذا می‌خورد و برای توجیه اشتهای سیری‌ناپذیرش، ادعا می‌کرد به بیماری‌ای مبتلا شده که در شهرستان‌ها به «گرمی جگر»^۱ مشهور است. برافروختگی صورتش نیز ادعاهای او را تأیید می‌کرد؛ ولی در سرزمینی که سفره‌های سی-چهل نفری چیده می‌شود و خوردن غذا چهار ساعت به درازا می‌کشد^۲، به نظر می‌رسید که معده شوالیه نعمت خدادادی برای آن شهر خوب باشد. برخی از پزشکان معتقدند که این برافروختگی سمت چپ صورتش نشانگر قلبی اسراف‌کار است.

زندگی توأم با عیش و عشرت شوالیه، این احکام علمی را، که خوشبختانه مسئولیت آن به عهده مورخ نیست، تأیید می‌کرد. در نتیجه،

۱. Foie chaud؛ اسم عامیانه بیماری‌ای است که موجب اشتهای زیادی می‌شود. -ف.

۲. زمان صرف غذا در شهرستان‌ها، پاره‌ای وقت‌ها بیشتر طول می‌کشد. در کانون پوسیدگان به شام‌های شش ساعته اشاره شده است. -گ.

آقای دووالوا، با وجود این مشخصات، اعصاب مقاومی داشت. بنا به یک ضرب‌المثل قدیمی، اگر جگرش سوزان بود، قلبش نیز به همان‌گونه آتش می‌گرفت. اگر در چهره‌اش چین و چروک‌هایی دیده می‌شد و اگر موهایش نقره‌فام شده بودند، بینندهٔ دانا در آنها نشانه‌هایی از هوا و هوس و شیاریایی از لذت و خوشگذرانی را می‌دید. در حقیقت چین‌های ویژهٔ گیجگاهش و شیاریهای عرضی گونه‌اش، از آن چین و چروک‌هایی بود که در آستان‌الاههٔ عشق بسیار مورد توجه بود. همه چیز در آن شوالیهٔ دلفریب بیانگر عادت‌های مردی بود که محبوب زنان است. (*Ladie's man*)^۱: او در شست‌وشو آنقدر دقت به خرج می‌داد که دیدن گونه‌هایش لذت‌بخش بود، گویی آنها را با آب سحرآمیز شسته‌اند. آن قسمت از سرش که مویی نداشت مانند عاج می‌درخشید. ابروانش نیز مانند موهایش، بر اثر نظم و ترتیبی که شانه به آنها می‌بخشید، جوان می‌نمود و پوست بدنش که خود آن‌همه سفید بود، به‌طور اسرارآمیزی باز هم سفیدتر به نظر می‌رسید. شوالیه، بی‌آنکه عطری به خود بزند، بوی خوشی مانند رایحهٔ جوانی می‌پراکند که فضای اطرافش را معطر می‌کرد. دستان نجیب‌زاده‌وارش، مانند دستان زنی دلربا و خودنما، نظیف بودند و با ناخن‌های صورتی و منظمش، نگاه‌ها را به خود جلب می‌کرد. سرانجام، اگر بینی خیلی بزرگ و بی‌تناسبش نبود، صورت گرد و باطراوتی داشت.

به ناچار باید با اعتراف به یک ضعف، این تصویر را تباه کنیم. شوالیه در گوش‌هایش پنبه می‌گذاشت و هنوز دو گوشوارهٔ کوچک الماس، که سر سیاه‌پوستی را نشان می‌دادند و باید گفت که بسیار خوب ساخته شده بودند، به گوش داشت؛ ولی چنان به آن اهمیت می‌داد که برای توجیه این زائدهٔ عجیب، می‌گفت که از هنگام سوراخ کردن گوش‌هایش،

۱. بالزاک در اینجا معادل انگلیسی عبارت «مرد محبوب زنان» را در پرانتز آورده است. م.

سردردهایش به کلی برطرف شده‌اند. آخر او در گذشته مبتلا به سردرد بود. ما شوالیه را مرد بی‌عیب و نقصی معرفی نمی‌کنیم؛ ولی آیا نباید بر پیرمردان عزبی که خون قلب‌شان همواره چهره‌شان را برافروخته می‌کند، برخی حرکات مضحک دوست‌داشتنی را که شاید بر پایه‌ اسرار گرانمایه‌ای بنا نهاده شده‌اند، بخشید؟ وانگهی شوالیه دووالوا وجود این سرهای سیاه را چنان با لطف و ملاحظت‌های دیگر جبران می‌کرد که جامعه بایستی احساس کند اندازه‌ای از آن رفع زیان شده است. او به راستی برای مخفی کردن سن و سالش و برای خوشایند اطرافیان، رنج بسیار بر خود هموار می‌کرد. در درجه‌ اول باید توجه بیش از اندازه او را به پیراهنش خاطر نشان کرد، که این روزها تنها وجه تمایز در لباس مردان شایسته است؛ پیراهنش همیشه لطافت و سفیدی اشرف‌منشانه‌ای داشت. و اما لباسش، هرچند به‌طور چشمگیری تمیز بود و کمترین لکه یا چروکی نداشت، ولی همیشه فرسوده بود. حفظ این لباس برای کسانی که متوجه بی‌اعتنایی ظرافت جوی شوالیه می‌شدند، اسباب شگفتی بود، البته او به پیروی از شاهزاده گال، لباس‌هایش را با شیشه نخ‌نما می‌کرد، اما از اصول برانده‌پوشی در محفل‌های ممتاز انگلستان نیز پیروی می‌کرد و این خودپسندی شخصی‌ای بود که ممکن نبود از جانب اهالی آلانسون مورد توجه قرار گیرد. آیا جامعه نباید در حق کسانی که این‌همه برایش ولخرجی

۱. Galles (۱۷۶۲-۱۸۳۰)؛ الگوی خوش‌پوشان زمان خود و دوست و حامی خوش‌پوش معروف انگلیسی ژرژ برومل (George Brummel) (۱۷۷۸-۱۸۴۰) بوده که لقب «سلطان مد» را داشته است. باریبی دورویلی (Barbey d'Aureville) [نویسنده فرانسوی (۱۸۰۸-۱۸۸۹)] در این باره در کتاب *شیک‌پوشی و ژرژ برومل [Du dandysme et de George Brummel]* چاپ ۱۸۱۶ صص ۲۲-۲۳ می‌نویسد: «آیا روزی باور خواهند کرد که خوش‌پوشان هوس کردند لباس نخ‌نما بپوشند؟ این ماجرا دقیقاً در زمان برومل اتفاق افتاد. انجام کار بسیار دشوار و طولانی بود و برای نخ‌نما کردن لباس از یک تکه شیشه تیز استفاده می‌کردند...م.

می‌کنند، احترام قائل شود؟ آیا انجام چنین کاری، اجرای دشوارترین دستور انجیل نیست که فرمان می‌دهد باید بدی را با خوبی پاسخ داد؟ این تازگی سر و وضع، و این دقت زیاد کاملاً با چشمان آبی، دندان‌های عاج‌وار و چهرهٔ بور شوالیه هماهنگ بود. اما این آدونیس^۱ بازنشسته، ذره‌ای مردانگی در ظاهر خود نداشت و گویی که آن آرایش غلط‌انداز را برای پنهان داشتن ویرانی‌های ناشی از خدمت اجباری زنبارگی به کار می‌برد. برای کامل کردن این گفتار باید گفت که صدای شوالیه نقطهٔ مقابل ظرافت چهرهٔ بور او بود. در واقع، اصوات بلند و وسیع صدایش انسان را به شگفتی وامی‌داشتند، مگر آنکه همصدا با برخی از مشاهده‌گران درون انسان‌ها پذیریم که صدای شوالیه باید با بینی‌اش متناسب باشد. اگرچه او آن صدای بم و عمیق خوانندگان بزرگ را نداشت، اما طنین صدای پر و دودانگش مانند آهنگ مقاوم و آرام و پرطنین و نرم شیپور انگلیسی، خوشایند بود. شوالیه لباس بسیار مضحکی را که هنوز بعضی از سلطنت‌طلبان می‌پوشیدند، کنار گذاشته و آشکارا نوگرا شده بود: همیشه بالاپوش بلوطی‌رنگی با دکمه‌های طلایی، شلوار کوتاهی از ابریشم نرم با حلقه‌های طلایی، جلیتقهٔ سفید بدون گلدوزی و کراواتی که روی یک پیراهن بدون یقه بسته می‌شد، بر تن داشت. این نوع کراوات، آخرین نشانهٔ آرایش قدیمی فرانسوی بود که شوالیه نمی‌توانست آن را کنار بگذارد، چون به این ترتیب می‌توانست گردنش را که مانند گردن کشیش‌های عایدی‌بگیر کلیسا بود نشان دهد.^۲ ارزش کفش‌هایش به سگک‌های طلایی چهارگوشی بود

۱. Adonis؛ از خدایان فنیقی، او جوانی بی‌نهایت زیبا بود که در پی حملهٔ یک گراز زخم‌مهلکی برداشت. آفرودیت او را به گل شقایق تبدیل کرد. در ادبیات مظهر زیبایی است. -م.
 ۲. منظور کشیش‌هایی‌اند که از کلیسا عایدی می‌گرفتند و از نگرانی‌های اجرای قوانین داخلی یا اداری جامعه‌ای که به آن وابسته بودند، معاف می‌شدند. دارندگان چنین امتیازی، مانند کاهنان، مورد تمسخر شدید توده‌ها بودند. -ف.

که روی یک چرم سیاه براق نصب شده بودند و نسل کنونی هیچ خاطره‌ای از آنها ندارد. دو زنجیر ساعت به موازات یکدیگر از جیب‌های کوچک شوالیه آویزان بودند و این، یادگار دیگری از رسم‌های قرن هجدهم بود که باورنکردنی‌ها^۱ در دوران حکومت موقت^۲ آن را خوار نمی‌شمردند. شوالیه این پوشاک دوران گذار، که دو قرن را به هم پیوند می‌داد، با ظرافت نجیب‌زاده‌واری که اسرار آن در روز مرگ فلوری^۳، آخرین شاگرد موله، از صحنهٔ جامعهٔ فرانسه ناپدید شد، بر تن می‌کرد. زندگی خصوصی این پیرپسر در ظاهر بر همگان آشکار ولی در واقعیت، اسرارآمیز بود؛ به گفتن همین بسنده می‌کنیم که او در طبقهٔ دوم خانه‌ای در کوچهٔ کور^۴ که به پرکارترین رختشوی شهر خانم لاردو^۵ متعلق بود، مسکن محقری داشت. این وضعیت، روشنگر ظرافت بیش از اندازهٔ شوالیه در انتخاب رخت خود بود. بخت بد چنین روا داشته بود که روزی در همهٔ آآنسون شایع شود که شوالیه سرانجام برخلاف اصول نجیب‌زادگی رفتار کرده و در ایام پیری به طور مخفیانه با زنی به نام سزارین^۶، وصلت کرده که مادر فرزند ناخوانده‌ای شده بود که گستاخانه به دنیا آمده بود. مردی به نام دوبوسکیه^۷ در این باره گفت:

۱. Les Incroyables؛ نامی که در حکومت دیرکتوار به جوانان سلطنت‌طلبی می‌دادند که تصنع بسیار در لباس، رفتار و گفتار خود به کار می‌بردند.م.
۲. حکومت دیرکتوار یا حکومت موقت، حکومت بورژوازی ارتجاعی است که مدتی بعد از سرنگونی حکومت ژاکوبن‌ها به رهبری روبسپیر در ۱۷۹۵، تا هجدهم برومر ۱۷۹۹ در فرانسه حاکم بود. این حکومت مرکب از پنج نفر بود و به یاری دو مجلس کشور را اداره می‌کرد. دیرکتوار ادامه‌دهندهٔ سیاست نیروهای بورژوا و سلطنت‌طلبی بود که در نهم ترمیدور ۱۷۹۴ بر فرانسه حاکم شدند.م.
۳. Fleury (۱۷۵۰-۱۸۱۸)؛ جانشین موله در محفل‌های نجیب‌زادگان و اشراف شد ولی شهرتش هرگز به پای شهرت استادش نرسید.ف.

— شوالیه به کسی دست زناشویی داده که مدت‌های طولانی گلیم خود را نزد او گرو گذاشته بود.

این تهمت وحشتناک، روزگار پیری نجیب‌زاده ظریف‌طبع و حساس را با اندوه بسیار آمیخته بود، به‌ویژه همان‌گونه که خواهیم دید، امیدی را که از دیرباز در دل خویش پرورده و در راه آن فداکاری‌های بسیاری کرده بود، به یأس مبدل کرد. خانم لاردو، در برابر مبلغ ناچیز صد فرانک، دو اتاق در طبقهٔ دوم خانهٔ خود را سالیانه به آقای شوالیه دووالوا اجاره داده بود. نجیب‌زادهٔ شریف که هر روز در شهر غذا می‌خورد، تنها فقط برای خواب به خانه بازمی‌گشت. بنابراین، یگانه خرج او برای صبحانه‌اش بود، که تغییری نمی‌کرد و همواره شامل یک فنجان شیرکاکائو، همراه با کمی کره و میوه‌های فصل می‌شد. شوالیه تنها در زمستان‌های بسیار سرد، آن هم فقط موقع بیدار شدن، بخاری روشن می‌کرد. بین ساعت یازده و چهار بعدازظهر به گردش می‌رفت، روزنامه‌ها را می‌خواند و به دید و بازدیدهایش می‌پرداخت. از همان آغاز اقامتش در آلانسون، با متانت به تنگدستی خود اعتراف کرده و گفته بود که دارایی‌اش شامل شش صد فرانک عایدی مادام‌العمر می‌شود و این مبلغ تنها ته‌ماندهٔ ثروت سرشار گذشته‌اش را تشکیل می‌دهد که به عنوان سپرده نزد پیشکار سابقش گذاشته است و او آن را به اقساط سه‌ماهه برایش می‌فرستد. در واقع، یکی از بانکداران شهر، هر سه ماه یک بار، مبلغ صد و پنجاه فرانک را، که آخرین وکیل مستقر در شاتله^۱، مردی به نام بوردن^۲ از پاریس به نام شوالیه می‌فرستاد،

۱. کانون وکلا در شاتله (Châtelet)، قسمتی از شهر پاریس که زندان و دادگستری در آن واقع شده) که در جریان انقلاب منحل شد و پیش از انقلاب در پاریس وظایف وکیل‌های امروزی را انجام می‌داد. — گ.